

## یوسف (ع) در آینه شعر عطار و لسان الدین بن الخطیب

حبیب کشاورز<sup>۱</sup>

علیرضا سلیمان ریزی<sup>۲</sup>

### چکیده:

مضامین و شخصیت های دینی همیشه نقش پر رنگی در شعر عربی و فارسی داشته اند. یکی از این شخصیت ها که بسیار مورد توجه شاعران قرار گرفته است، شخصیت یوسف است و شاعران بیشتر تحت تأثیر قرآن کریم استفاده زیادی از مضامین داستان حضرت یوسف کرده اند. در این بین عطار نیشابوری و لسان الدین بن خطیب دو شاعر برجسته ایرانی و عرب (اندلس) توجه زیادی به مضامین موجود در داستان حضرت یوسف داشته اند. در این مقاله سعی شده که یوسف در شعر این دو شاعر بررسی شود و شباهت ها و تفاوت های موجود بین دو شاعر در استفاده از این شخصیت بیان شود. با بررسی این موضوع به این نتیجه می رسیم که عطار به دلیل ماهیت عرفانی اشعارش بیشتر استفاده رمزگونه از عطار دارد و کمتر استفاده مستقیم از آیات قرآنی دارد، اما لسان الدین هم به دلیل زبان اشعارش که به عربی است و همخوانی بیشتری با قرآن دارد و هم زبان صریحش، از رمز کمتر استفاده کرده و بیشتر استفاده مستقیم از عبارات و آیات قرآنی دارد.

**کلید واژگان:** یوسف، عطار، لسان الدین، رمز، قرآن

### مقدمه:

شاعران ایرانی و عرب تأثیر زیادی از مضامین قرآنی پذیرفته اند و برای بیان مفاهیم خود از شخصیت های دینی بهره زیادی برده اند. یوسف یکی از شخصیت هایی است که در شعر فارسی و عربی نمود بارزی دارد. عطار و لسان الدین دو تن از شاعرانی

---

<sup>۱</sup> (نویسنده مسؤول) استادیار گروه زبان عربی دانشگاه سمنان

<sup>۲</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد مترجمی دانشگاه سمنان

هستند که اشاره های زیادی به حضرت یوسف و داستان او دارند و در این مسأله بیشترین تأثیر را از قرآن پذیرفته‌اند. در این مقاله سعی شده است شخصیت یوسف و چگونگی استفاده دو شاعر از این شخصیت مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

### پیشینه تحقیق:

بر اساس بررسی های نویسندگان مقاله تا کنون مقاله ای در این زمینه نوشته نشده است و این موضوع به صورت مقایسه ای قبلا مورد بررسی قرار نگرفته است. اما برخی مقالات و کتاب ها در زمینه بررسی داستان پیامبران در شعر عطار نوشته شده است. ترکمانی در پایان نامه کارشناسی ارشد خود در دانشگاه شهید باهنر کرمان با عنوان (داستان پیامبران و بیانات و تالیفات اندر مثنویهای عطار) به بررسی بیان تأویلی همه پیامبران در مثنوی های عطار پرداخته و پژوهش مستقلی در مورد حضرت یوسف نداشته است. وسام قبانی در کتاب خود به نام تجلیات قصه یوسف فی الشعر الأندلسی به بررسی داستان حضرت یوسف در شعر اندلس پرداخته است. او در این کتاب به بررسی شعر همه شاعران اندلسی پرداخته و شاعر مشخصی را مورد بررسی قرار نداده است.

### سوالات:

کدام یک از این دو شاعر بیشتر از داستان حضرت یوسف تأثیر پذیرفته اند؟  
چه مضامینی از داستان حضرت یوسف در شعر این دو شاعر نمود یافته است؟  
استفاده از داستان حضرت یوسف توسط دو شاعر چه تفاوت‌هایی با هم دارد؟

### فرضیه ها:

عطار بیش از لسان الدین از داستان حضرت یوسف تأثیر پذیرفته است.  
این دو شاعر و به ویژه عطار به همه جزئیات داستان یوسف اشاره داشته اند و مضامینی مانند زیبایی یوسف و غم یعقوب در شعر آنها نمود بیشتری دارد.  
استفاده عطار از داستان حضرت یوسف بیشتر نمادین است اما لسان الدین بیشتر استفاده مستقیم دارد.

### یوسف و جلوه او در ادبیات

داستان سرایی و ضمن آن اشاره به پیامبران و یا استفاده از اسامی آنها برای رسیدن به منظوری خاص در ادبیات، غنای خاصی به آن بخشیده است. شاعران و نویسندگان

از زندگی و رفتار آنان بهره جسته و به روشی ادبی آثار خود را مزین کرده اند. « در میان پیامبران الهی، یوسف (ع) از بیشترین سهم برخوردار است و شعر کمتر شاعری را می‌توان یافت که به این واقعیت اشاره نداشته باشد. سرچشمه اصلی داستان یوسف و زلیخا در ادبیات قرآن کریم و قبل از آن تورات است.» (اسدی و کویا، ۱۳۹۰: ص ۲).

داستان یوسف (ع) پیش از آنکه داستان عاشقانه باشد، حکایت رویارویی انسان و شیطان و جدال تقوا و هوس است. از این رو قرآن به بیان داستان حضرت یوسف در سوره یوسف می‌پردازد. زندگی حضرت یوسف (ع) یا همان «کریم بن کریم بن کریم» (الزمخشری، ۱۴۱۷/ج ۲: ۴۱۶) که با خواب آن حضرت شروع می‌شود و با حيله برادران، چاه، فروختن به بهای ناچیز، خواسته‌های زلیخا و زنان مصر، زندانی شدن یوسف، خواب عزیز مصر و تعبیر یوسف و نجاتش از زندان و تدبیر انبار کردن گندم‌ها برای خشکسالی، نیازمندی کنعانیان در خشکسالی، سفر چند باره ایشان به مصر و سر تعظیم فرود آوردن پدر و مادر یازده برادر به یوسف که در واقع تعبیر خواب سجده کردن ماه و خورشید و یازده ستاره در برابر آن حضرت بود، به پایان می‌رسد.

در شعر و ادب فارسی و عربی نیز به نوعی به داستان حضرت یوسف (ع) اشاره شده است. دکتر تقی پورنامداریان فهرست آماری از میزان کاربرد تلمیحی داستان یوسف در شعر فارسی بدین قرار آورده است: دیوان عنصری ۲ بار، منوچهری ۳ بار، قطران تبریزی ۱۹ بار، مسعود سعد سلمان ۵ بار، انوری ۲ بار، سوزنی سمرقندی، خاقانی، سعدی، حافظ و عطار و سنایی و دیگران نیز از زوایای گوناگون زندگی یوسف و زلیخا بهره مند شده اند (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۲-۷). در شعر و ادب عربی نیز از زمان قدیم، از داستان یوسف پیامبر، بسیاری از شعرای عرب زبان، از معانی ناب انسانی آن تأثیر پذیرفتند و واژگان آن را به شعر خود وارد کردند تا افکاری جدید بسازند (عیسی، ۱۴۱۲: ۱۱۲).

در این پژوهش به بررسی دو شاعر، عطار نیشابوری<sup>۳</sup> و لسان الدین ابن الخطیب<sup>۴</sup> در استفاده از داستان حضرت یوسف (ع) خواهیم پرداخت.

<sup>۳</sup> فرید الدین ابو حامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن اسحاق ( و بقولی مصطفی بن شعبان) عطار کدکنی

نیشابوری شاعر و عارف نام آور ایران در قرن ۶ و آغاز قرن ۷ است (صفا، ۱۳۷۸/ج ۲: ۸۵۸)

<sup>۴</sup> لسان الدین ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد در سال ۱۳۱۳ میلادی در شهر لوخای اسپانیا (اندلس) به دنیا آمد و در گرانادا به علم آموزی پرداخت. در سال ۷۵۳ هجری به عنوان خطیب مسجد حمراء گرانادا

این دو شاعر با توجه به داستان حضرت یوسف، مضامین مشترکو همچنین غیر مشترک را برای بیان مقاصد و هدف های شعری خود استفاده کرده اند. از جمله این عناصر مشترک: برادران یوسف، به چاه انداختن وی، زنان مصری و زلیخا، زیبایی یوسف، پادشاهی حضرت یوسف، حضرت یعقوب و یوسف پادشاهی وی می توان اشاره کرد. اما مضامین غیر مشترک عبارتند: پیراهن یوسف و فروش یوسف. در این بخش از مقاله ابتدا عناصر مشترک را بررسی کرده، سپس به بررسی عناصر غیر مشترک می پردازیم:

## مضامین مشترک:

### الف) برادران یوسف

برادران یوسف به غیر از بنیامین کسانی هستند که قرآن داستان آنها را بیان می کند که به یکدیگر گفتند یوسف و برادرش ( بنیامین ) در نزد پدر از ما محبوب ترند، با اینکه ما قوی و قدرتمند هستیم، یوسف را بکشید و یا در چاهی بیاندازید تا همه محبت و توجه پدرمان متوجه ما باشد و با اصرار از یعقوب (ع) خواستند تا اجازه دهد یوسف را که کودکی بیش نبود به همراه خود به صحرا ببرند و در صحرا در چاهی انداخته و پیراهن او را خون آلود برای حضرت یعقوب آوردند. هنگامی که یوسف به حکومت مصر رسید، زمانی که در سال قحطی، برادرانش برای دریافت جیره غذایی به مصر آمدند؛ حضرت یوسف خود را به آنان معرفی کرد و آنان نیز زبان به پوزش و اعتذار و توبه گشودند که مورد عفو و بخشش حضرت یوسف قرار گرفتند. (جزایری: ۱۸۲ و ۱۸۳)

انتخاب و عهده دار تدریس شد. بعد از مرگ پدرش عهده دار دیوان نامه نگاری وزیر ابو الحجاج یوسف شد و بعد از مرگ این وزیر، لسان الدین جای او را گرفت و سپس وزیر سلطان محمد شد. بعد ها مخالفان و حسودان وی، او را به شرک و زندقه متهم کردند و در نتیجه لسان الدین با حکمی صوری محکوم به زندان شد؛ سپس در سال ۱۳۷۴ م. دسته ای اوباش او را در زندان به قتل رساندند. لسان الدین به همه علوم عصر خود از جمله فلسفه، سیاست، طب و تاریخ - که مورخی بلا منازع در عصر خود محسوب می شد- مهارت داشت. همچنین ادیب و شاعری با اقتدار همراه با سبکی متکلفانه و قوی بود که دیوان شعری هم از او به جا مانده است. وی نیز تألیفاتی در زمینه تاریخ، تصوف، موسیقی، فقه و پزشکی داشت (فروخ، ۱۹۸۳/ج ۶: ۵۰۳-)

در هنگام قحطی برادران یوسف نزد او می‌آیند و یوسف با برداشتن نقاب خود را به آنان می‌شناساند و به جبرئیل می‌گوید که همین نقاب گشودن برای برادرانم کافی است و آنان را عذاب نمی‌کنم. بنابراین عطار برادران یوسف را تمثیلی برای مردم خدانشناس می‌پندارد که با دیدن یوسف و رفتار وی به عنوان جلوه‌ی حق الهی از عمل خود پشیمان و شرمنده خواهند شد و دیگر نتیجه عطار این است که « پیام غیبی به سوی آدمی متواتر است و او از آن غافل و حدیث عشق الهی بدان سبب در جان آدمی کارگر نیست که خام است و از درد تهی است». (فروزانفر، ۱۳۵۳: ۲۷۱).

بیارده برادر را که داری	برای نان به پیش تو بخواری
به ایشان بر گشادن این کمین بس	عذاب سخت ایشان را همین بس
اگر دل‌های ایشان خواره گردد	از این تشویر حالی پاره گردد

(عطار، ۱۳۸۷: ۳۴۱)

همچنین عطار در منطق الطیر با آوردن داستان حضرت یوسف و بیان این حکایت به بدعهدی و در نتیجه شرمساری برادران یوسف پس از برملا شدن حقیقت می‌پردازد و تأکید ویژه بر امر وفای به عهد و وفاداری به عنوان شاخصه اصلی اجتماعی و اخلاقی برای رسیدن به کمال مطلوب دارد، که برای مخاطب خویش برادران را نمونه‌ای از انسان‌های بدعهد در نظر گرفته و در پایان او را به نتیجه این کار، آگاه می‌سازد:

ده برادر قحطشان کرده نفور	پیش یوسف آمدند از راه دور
زان سخن آن قوم حیران آمده	آب گشتند، از پی نان آمده
چون به چاه افکندنش کردند ساز	جمله در چاه بلا ماندند باز

(عطار، ۱۳۹۲: ۱۹۲ و ۱۹۳)

همچنین در حکایت دیگری که عطار در الهی نامه می‌آورد به ماجرای دیدار یوسف با بنیامین اشاره دارد که «مأخذ این حکایت، قصص الانبیاء نیشابوری است» (صنعتی نیا، ۱۳۶۹: ۳۶). بنیامین پس از دیدار با یوسف بعد از مدتی او را شناخت در حالی که برادران دیگر از این شناسایی ناتوان ماندند. به گفته هلموت ریتر «حدس باز شناسی یوسف در نظر عطار رمزی است برای معرفت ازلی انسانها حضرت حق را». (ریتر، ۱۳۸۸/ج ۲: ۲۶) بنابراین عطار در این حکایت یوسف را به عنوان خداوند و حضرت حق در نظر می‌گیرد و بنیامین را به عنوان بنده‌ای که با خداوند دیدار می‌کند و پس از شناختن او، از خود بیخود می‌شود و گویی آشنایی دیرینه با او دارد.

چو پیشِ یوسف آمد ابن یامین نشسته  
نشاندش هم نفس بر تخت زرین  
بود یوسف در نقابی  
که نتواند نهفتن آفتابی  
ترا در پرده جان آشنایی است  
که با او بیش از اینت ماجرابی است  
(عطار، ۱۳۸۷: ۱۵۸-۱۶۱)

در مقابل، لسان الدین بن الخطیب نیز به برادران یوسف به هنگام مراجعه آنان در سختی، فشار و قحطی اشاره دارد؛ «وی در حالت مدح، ممدوح خود را به یوسف (ع) تشبیه می‌کند که برادران خود را در یکجا جمع می‌کند (أسباط) با این تفاوت که ممدوح، أسباط المکارم و العلاء به معنی نوه های خوبی و بزرگی و شرف را دور خود جمع می‌کند و هر دو (ممدوح و حضرت یوسف) از گناهان مرتکب شده برادران و فرزندان درمی‌گذرند و در صبر و سعه صدر به یوسف علیه السلام تشبیه می‌کند.» (قبانی، ۲۰۱۲: ۱۲۶)

وَ جَمَعَتْ أَسْبَاطَ الْمَكَارِمِ وَالْعُلَا  
و نادیت لا تثریب اذ أنت یوسف  
و قَرَّ سَرِيرُ الْمَلِكِ لَمَّا حَلَلْتَهُ  
و لو لم تَشِدْ أَرْجَاءَهُ كَادَ يَرْجَفُ  
(ابن الخطیب، ۱۹۸۹/ج ۲: ۶۶۹)

ترجمه: تو فرزندان بزرگی و خصال نیک را جمع کردی و فریاد برآوردی امروز بر شما سرزنتی نیست چون تو یوسف هستی  
تو زمانی که بر تخت پادشاهی وارد شدی آن را آرام کردی و اگر تو آن را محکم نمی‌کردی داشت می‌لرزید.

بیت اول اشاره به آیه ۹۲ سوره یوسف دارد و آنگاه که یوسف برادران خود را شناخت و آنها اذعان کردند که خداوند یوسف را بر آنان برگزیده و آنان خطا کرده اند، به آنها گفت: لا تثریب علیکم الیوم یغفرالله لکم و هو أرحم الراحمین .  
امروز بر شما سرزنتی نیست. خدا شما را می‌آمرزد و او مهربانترین مهربانان است.

### ب) به چاه انداخته شدن یوسف

برادران یوسف برای رهایی از دست یوسف و حسادت به وی، او را به چاه می‌اندازند؛ که هر دو شاعر در شعرهای خود به این موضوع اشاره دارند. عطار در ابیات زیادی از این ماجرا برای رسیدن به مفهوم مورد نظر خود استفاده می‌کند؛ عطار ربوبیت مستور در قلب مؤمن و یا گوهر ربوبیت را با یوسف مقایسه می‌کند و طبق

گفته هلموت ریتر «یوسف گوهر ربوبیت و ذات حق تعالی است» (ریتر، ۱۳۸۸: ۵۱۴) که در چاه انداخته شده یا گم شده است؛ چاهی که مراد از آن نفس انسان و شهوات اوست که او را در گرفتاری قرار داده است، لذا باید این یوسف که گوهر ارزشمند اوست را پیدا کند تا به اوج برود:

چون من نیم مرد او این جایگاه  
یوسفی گم کرده ام در چاهسار  
یوسف خود باز می جویم ز چاه  
باز بیابم آخرش در روزگار  
گر بیابم یوسف خود را ز چاه  
بر پریم با او من از ماهی به ماه

(عطار، ۱۳۹۲: ۱۲۱)

لسان الدین بن الخطیب از جمله شاعرانی است که در جوانی قرآن را خواند و فرا گرفت و به همین دلیل «دیوان او مخصوصاً قصیده‌های مدحی وی سرشار از مضامین دینی و قرآنی است» (برکات، ۲۰۱۴م: ۷۰). وی این مضامین را یا به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم در شعر خود می آورد؛ که از جمله آن می‌توان به ابیات زیر اشاره کرد که شاعر با الهام از آیه ۱۹ سوره یوسف<sup>۵</sup> و اشاره مستقیم به آیه قرآنی به رهایی وی از چاه اشاره می‌کند که گویای معنی شادمانی و سرور و بشارت است که به صورت غزل مذکر بیان می‌کند. لسان الدین با به وجود آوردن پارادوکس بین متن شعر و قصه قرآنی که در انداختن سطل درون چاه و دست یافتن به غلام زیبا روی، به زیبایی شعری می‌افزاید. در قرآن به صورت کاملاً عقیفانه به این مسئله اشاره می‌شود که قافله ای بر سرچاه می‌روند و به گمان اینکه چیزی ارزشمند درون چاه است سطل را برای بالا آوردن آن در چاه می‌اندازند، اما در این شعر به صورت تعمدانه این موضوع بیان شده است. انداختن سطل در چاه کنایه از غنیمت شمردن فرصت بعد از برنامه ریزی و تدبیر امور می باشد:

شیخ رباطٍ إن أتى شادنٌ  
أدلی - و قد أبصره - دَلْوَةٌ  
خَلْوَتُهُ عند انسدال الظلام  
و قال یا بشرای هذا غلامٌ

(ابن الخطیب، ۱۹۸۹/ ج ۲: ۵۵۵)

<sup>۵</sup> وَجَاءت سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غَلَامٌ وَأَسْرَوهُ بَضَاعَةٌ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ، (یوسف: ۱۹): و کاروانی آمد پس آب آور خود را فرستادند و دلوش را انداخت گفت مژده این یک پسر است و او را چون کالایی پنهان داشتند و خدا به آنچه می‌کردند دانا بود.

ترجمه: شیخ رباطی که اگر آهوپی ( جوان زیبارویی) نزدش آمد در زمان تاریک شدن شب با او خلوت کرد  
دلو خود را انداخت و گفت بشارت بده که این غلام است.  
این بیت اشاره به داستان حضرت یوسف دارد و در بیت دوم تضمین از عبارت قرآنی مشاهده می شود. و اشاره به آیه ۱۹ سوره یوسف دارد.

### ج) زنان مصری و زلیخا

زلیخا عاشق و شیفته یوسف بود و در ادبیات، شاعران و نویسندگان بسیاری به این مسئله پرداخته اند. زلیخا حربه‌های بسیاری به کار گرفت تا به یوسف دست یابد و همچنین زنان مصری را با خود همراه کرد تا به زیبایی بی چون و چرای یوسف پی ببرند. در نتیجه این عشق زلیخا به یوسف یک عشق ناب و الهی و عقیفانه پیش آمد که شاعران عارف از جمله عطار بدان پرداختند.

عطار حکایتی را آورده است که زنان مصری هنگام دیدن جمال یوسف از خود بیخود شدند و به جای ترنج دست خود بردند اما زلیخا چنین نشد و به دیدار او عادت داشت. زلیخا به عنوان فردی در نظر گرفته شده است که نور جمال یوسف را درک کرده است و با آن خو دارد؛ همچو سالک رسیده به حق، اما زنان مصری به دلیل عدم آشنایی با یوسف به عنوان حق الهی و درک نکردن آن مدهوش می شوند:

زنان مصر چون رویش بدیدند	به یک ره، دستها بر هم بردند
ز بیهوشی چنان گشتند دل سوز	که نامد یادشان از قوت، چل روز
زلیخا گم نشد در کار او زود	که او خو کرده دیدار او بود

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۲۲)

در حکایت دیگری عطار به دیدار یوسف و زلیخا اشاره می کند که زلیخا با حالتی بد و پریشان و نابینا به دنبال یوسف است؛ حضرت یوسف از این موضوع به خدا شکایت می کند که در جواب می شنود چون او تو را دوست دارد ما نیز او را دوست داریم و باید از اسرار عاشقان اطلاع پیدا کنی و اینکه در راه رسیدن به معشوق حتی از از جان خود هم بگذری، تا به هدف اصلی و والای خود برسی. عطار بدین وسیله اعلام می دارد که برای رسیدن به حق و معشوق خود باید از جان گذشتگی کرد که زلیخا به عنوان سالک طریق حق و یوسف به عنوان خدا در نظر گرفته شده است:



مگر یک روزی می شد یوسف پاک  
چو یوسف دید او را گفت الهی  
در آمد جبرئیل و گفت آنگاه  
اگر واقف شوی از جان فشانی  
زلیخا را نشسته دید بر خاک  
از این فرتوت نابینا چه خواهی  
که او را بر نمی‌گیریم از راه  
ز سر عاشقان یابی نشانی  
(عطار، ۱۳۸۸: ۳۶۶)

عطار در مصیبت نامه حکایت دیدار یوسف (ع) و زلیخا را بیان می‌کند که حضرت یوسف بعد از دیدن زلیخا به سمت او رفت و زلیخا آهی از دل کشید که از سوز آن تازیانه آتش گرفت و یوسف تازیانه را از دست انداخت. زلیخا به وی گفت تو تاب و تحمل نگهداشتن آتش این عشق من را نداری در حالیکه عمری است، آتش عشق تو در دلم زنده است. عطار در واقع با استفاده از این حکایت اشاره به عشق والا و ناسوتی زلیخا دارد که فارق از عشق شهوانی شده است:

چون زلیخا را خبر آمد از آن  
بر کشید از دل دمی آن سوخته  
تا زلیخا گفت ای پاکیزه دین  
آنچه از عشق تو از جانم دمید  
نه به پای اما به سر آمد دوان  
تازیانش گشت از آن فروخته  
نیست در خورد جوانمردیت این  
یک نفس در دست نتوانی کشید  
(عطار، ۱۳۸۰: ۲۹۱ و ۲۹۲)

لسان الدین بن الخطیب نیز ضمن اشاره تلویحی به مهمانی ترتیب داده شده از طرف زلیخا برای زنان مصری از آیه قرآنی<sup>۱</sup> استفاده می‌کند. زمانی که زلیخا بخاطر اتهام وارد شده به خود را با مکر و حيله پاسخ می‌دهد و به یوسف دستور می‌دهد که به جمع زنان وارد شود و زنان با دیدن او دست خود را می‌برند و می‌گویند منزّه است خدا، این بشر نیست. لسان الدین با آوردن وصفی از سختی های عشق خود به توجیه این کار با دلشiffگی خود نسبت به معشوق و افتادن در دام نگاه او، بر زبان زیبارویان این کلام جاری می‌شود که این معشوق چه بشری است و شبیه فرشتگان است:

سکن الحُبِّ فؤادی و عمَر  
وغزت قلبی ألحاظُ الطِّبا  
و نهی الشوقُ بقلبی و أمر  
بظُّباها، أینَ یا قلبُ المفراً؟

<sup>۱</sup> وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ، (یوسف، ۳۱)؛ و گفتند منزّه است خدا، این بشر نیست، این جز فرشته ای بزرگوار نیست.

لَوْ بَدَا لِلْحَوْرِ يَوْمًا وَجْهَهُ

قُلْنَ: جَلَّ اللَّهُ مَا هَذَا بَشَرًا!

(ابن الخطیب، ۱۹۸۹/ ج ۱: ۳۹۳)

ترجمه: عشق در قلبم اقامت گزید و آن را آباد کرد و شوق قلبم را نهی کرد و آن نیز اطاعت کرد. / نگاه های آهو قلبم را در نوردید، ای قلب! راه فرار کجاست؟ اگر صورتش روزی برای حور نمایان شود گفتند: جل الخالق این بشر نیست!  
همچنین لسان الدین در جایی دیگر به برملا شدن حق و اعتراف زلیخا به گناه خود با به کاربردن عبارت قرآنی ( حَصَّصَ الْحَقُّ )<sup>۷</sup> اشاره کرده و برای بیان شعری خود استفاده می کند:

يوسفُ و الشَّهْوُ أبنَاءُ جَنَسِهِ  
لَمْ نَخَفْ مِنْ نَكَالِهِ أَوْ لِحَبْسِهِ  
أنا راودتُ يوسفًا عن نفسه

سار بی للامیر یشکو اعتراضی  
قال لی: ما تقولُ: قلتُ مُجِيباً  
حَصَّصَ الْحَقُّ يا خوندُ فدعني

(همان/ ج ۲: ۷۲۹)

ترجمه: یوسف مرا نزد امیر برد و شکوه کرد و شاهدان همتایان او بودند به من گفت: چه می گویی: جواب دادم: از مجازات یا حبس او نترسیدیم ای آقا حق آشکار شد پس مرا رها کن من از یوسف کام گرفتم.  
لسان الدین در اینجا خود را به عنوان یوسف حاضر شده در دادگاه در نظر می گیرد که وجه شبه آن وجود شاهدان است: (و الشَّهْوُ أبنَاءُ جَنَسِهِ) و در سوره یوسف چنین آمده است:

«قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (یوسف: ۲۶)<sup>۸</sup>

در بیت بعدی هم شاعر خود را همانند یوسف (ع) پاک و معصوم از هر گناه دانسته و از مجازات، هیچ ترسی ندارد و نیز وجه شبه آن زندانی شدن می باشد. همچنین در بیت سوم با قرار دادن خود به عنوان زلیخا، از روی اکراه و اجبار به گناه خود اعتراف می کند با این تفاوت که اقرار به گناه زلیخا از روی اجبار نبود و به زیبایی عبارت

<sup>۷</sup>. قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ، (یوسف ۵۱): همسر عزیز

گفت: اکنون حقیقت آشکار شد. من از او کام خواستم، و بی شک او از راستگویان است.

<sup>۸</sup>. «[یوسف] گفت: او از من کام خواست و شاهدیاز خانواده آن زن شهادت داد: اگر پیراهن او از جلو چاک خورده، زن راست گفته و او از دروغگویان است.» (قرآن کریم، فولادوند)

قرآنی را در شعر خود به کار برده است. «استفاده از قصه قرآنی در زمینه‌ی تمسخر و واقع شدن در دادگاه اسلوبی است که لسان‌الدین ابن‌الخطیب در شعر خود به کار برده است.» (قبانی، ۲۰۱۲م: ۵۷)

### د) زیبایی یوسف

در قرآن کریم به زیبایی یوسف (ع) در آیه ۳۱ سوره یوسف اشاره شده است؛ زمانی که زنان مصری، حضرت یوسف را دیدند چنان مات و مبهوت او گشتند که دست‌های خود را بریده و گفتند این انسان نیست و بلکه فرشته است که در این صورت هم به زیبایی ظاهری و هم معنوی او اشاره کرده‌اند. «یوسف در زیبایی بی‌نظیر و در عین حال در عفت‌الگوئی برای همگان است.» (قرائتی، ۱۳۷۵/ج ۴: ۱۹۵) زیبایی و حسن یوسف نیز از موضوعات پر تکرار شاعران و نویسندگان بوده است و هریک به نوعی بدان پرداخته‌اند.

عطار در آثار خود چندین بار به این زیبایی اشاره می‌کند؛ در منطق‌الطیر با آوردن تمثیلی، اشاره به قصه یوسف و زلیخا در قرآن کریم دارد. زلیخا بخاطر اینکه به زنان مصری زیبایی و کمال یوسف را نشان دهد آنان را در مجلسی حاضر کرد و زنان مصر به جای بریدن تُرنج دست خود را بریدند:

بر زنان مصر چون حالت بگشت      زان که مخلوقی بدیشان برگذشت  
(عطار، ۱۳۹۲: ۱۹۵)

قصد عطار از این تمثیل، بیان زیبایی خداوند و مبهوت شدن بندگان در برابر آن می‌باشد و نه زیبایی جسمی و دنیایی بلکه زیبایی و جمال فراتر از صورت انسانی. عطار در الهی‌نامه حکایت دیگری را از حضرت یوسف (ع) مطرح می‌کند، که حضرت یوسف با نظر کردن در آئینه، زیبایی خود را تحسین کرد ولی پنداشت که آئینه است. اگر او خود را آنچنان که حقیقتاً هست، می‌دید، به ناچار متحمل درد و حرمان عشق می‌گردید. بدین وسیله عطار به این نکته اشاره دارد که حضرت یوسف (ع) جمال و زیبایی خود را از خدا می‌داند و با نظر کردن در زیبایی خود به زیبایی خالقش پی می‌برد. بنابر این هر جمالی که در جهان است از آن حق است و هیچ آدمی نباید خویش را صاحب جمال بداند.

لسان الدین نیز به زیبایی یوسف (ع) اشاره کرده و در مدح سلطان یوسف و پادشاهی او، با بکار بردن الفاظ «یوسفُ الملک» پادشاهی سلطان یوسف را به پادشاهی حضرت یوسف (ع) و همچنین ترکیب «یوسفُ الحُسن» برای اشاره به زیبایی ممدوح خود با تشبیه او به حضرت یوسف به دلیل زیبایی این موضوع را بیان می‌کند. وی به ممدوح خود بشارت داده است که به مانند یوسف(ع) در زمین قدرت خواهد یافت و دیگران از او بهره مند خواهند شد:

وَصَاحَبَتَكَ عَلَى الْأَيَّامِ أَرْبَعَةً  
عَزَّ وَ نَصَرُّ وَ تَمَكِينٌ وَ تَمَهِيدٌ  
یا یوسفَ الملکِ و الحسنِ ارتقبِ زمناً  
رایاتک الحمرُ فی خدیهِ توریدُ

( ابن الخطیب، ۱۹۸۹/ج ۱: ۳۳۱)

ترجمه: در طول روزگار چهار چیز همراه تو شد؛ عزت، پیروزی، قدرت و آمادگی ای یوسف پادشاهی و زیبایی کمی منتظر باش که گونه های پرچم های سرخ تو، سرخ شده است

#### ه) حضرت یعقوب و یوسف

حضرت یعقوب (ع) ۱۲ فرزند داشت که در میان آنها به یوسف (ع) علاقه خاص و زیادی داشت طوری که نمی‌توانست دوری او را برای لحظه ای تحمل کند. به همین دلیل، این مسئله حسادت دیگر برادران را برانگیخت و در نتیجه او را از پدر دور کردند. طوری که حضرت یعقوب از این فراق بسیار گریست و نابینا شد و در پایان بعد از به پادشاهی رسیدن یوسف و دیدار با او بینایی خود را بازیافت. در ادبیات نیز به گونه های متفاوتی همچون صبر و اندوه یعقوب در فراق یوسف و بینا شدن حضرت یعقوب توسط یوسف (ع) و ... سخن به میان آمده است.

عطار در پایان حکایت صعوه در منطق الطیر با اشاره به حضرت یعقوب و یوسف (ع) دست به تمثیل می‌زند و حکایت فراق یعقوب از یوسف را بیان می‌کند. عطار با خطاب قرار دادن صعوه می‌گوید که اگر به عنوان مثال یعقوب هم باشی به وصلت یوسف نایل نخواهی آمد و آتش و چراغ غیرت حق تعالی دائم روشن است و عالمیان نمی‌توانند حتی یوسف زیبا را دوست داشته باشند، در این صورت آتش غیرت خداوند همه را می‌سوزاند؛ و بعد از آن به خواب دیدن حضرت یعقوب اشاره می‌کند که یوسف را در خواب می‌بیند و با وجود هشدار جبرئیل به او مبنی بر یاد نکردن از یوسف ولی حضرت یعقوب آهی از دل می‌کشد که باعث توبه شکستن وی می‌شود:

گر تو یعقوبی به معنی فی المثل  
می‌فروزد آتش غیرت مدام  
چون جدا افتاد یوسف از پدر  
جبرئیل آمد که هرگز دگر  
محو گردانیم نامت بعد از این  
یوسف ندهند کمتر کن حیل  
عشق یوسف هست بر عالم حرام  
گشت یعقوب از فراقش بی بصر  
بر زفان تو کند یوسف گذر  
از میان انبیا و مرسلین

(عطار، ۱۳۹۲: ۱۲۲، ۱۲۱)

عطار در این حکایت به مخاطب خود می‌گوید که در راه رسیدن به حق و عشق به او، هیچ چیزی را نباید جایگزین حق قرار داد که اگر خلاف این انجام شود، باعث درد و رنج و عذاب و سقوط از درگاه الهی خواهد شد. «خداوند یعقوب را از یوسف دور می‌کند و در این مدت نام یوسف زبازد او می‌شود که باعث جوشش غیرت الهی می‌گردد.» (حسینی و ریاحی، ۱۳۸۹: ۵۱) به واقع یک خداپرست واقعی برای خدای خود هیچ معشوق دیگر و جایگزین بر نمی‌گزیند و برای تحمل رنج و بلائی که بر سر او آمده، باید صبردر پیش گیرد و شکایت نکند.

در حکایتی دیگر در الهی نامه عطار به دیدار حضرت یعقوب و یوسف اشاره می‌کند هنگامی حضرت یعقوب یوسف را در آغوش گرفت گفت که یوسف کجاست؟ و به او گفتند این چه حرفی است که می‌زنی در حالی که او را در آغوش داری؛ و یعقوب گفت که من خود امروز یوسف شده‌ام:

جوابی داد یعقوب پیمبر  
ز یوسف لا جرم نا می‌شنودم  
همه من بوده‌ام، یوسف کدامست  
که من یوسف شدم امروز یکسر  
که من خود بنده یعقوب بودم  
چو خود را یافتم اینم تمام است

(عطار، ۱۳۸۸: ۳۹۳)

عطار دیدار یعقوب و یوسف را برای بیان عشق واقعی استفاده می‌کند. «به عقیده او، سالک وقتی به کمال ذات خود رسید، همه چیز دارد و در آن حالت که محو الوهیت است مسئول است نه سائل.» (فروزانفر، ۱۳۵۳: ۳۰۰) بنابراین یعقوب (به عنوان بنده) به یوسف (یعنی خدا) عشق واقعی و باطنی پیدا می‌کند که این عشق باعث یکی شدن بنده با معشوق الهی خود می‌شود.

لسان الدین نیز در ابیاتی به حضرت یعقوب (ع) اشاره می‌کند. در ابیاتی ضمن اظهار تاسف خود از نبود سلطان یوسف در سوگ او اشعاری می‌گوید که در انتظار دیدن سلطان یوسف نه چشمی برای شاعر مانده و نه صبر و حوصله‌ای:

غَبَّتْ فَلَآ عَیْنٌَ وَ لَا صَبْرٌ  
یا یوسفُ أَنْتَ لَنَا یوسفُ  
وَ لَا انْتِظَارٌ مِنْكَ مَرْقُوبٌ  
وَ کُنَّا فِی الْحَزَنِ یَعْقُوبُ

( ابن الخطیب، ۱۹۸۹: ۱۶۲)

ترجمه: غایب شدی و نه چشمی است و نه بردباری و نه انتظاری ای یوسف تو برای ما مانند یوسف پیامبر هستی و همه ما در اندوه دوری تو مانند یعقوب هستیم.

در این ابیات، ابن الخطیب، سلطان یوسف را به دلیل دوری و غیبت به یوسف (ع) تشبیه می‌کند و مردم اندلس را به دلیل داشتن اندوه و غم به یعقوب تشبیه می‌کند. همچنین لسان الدین با الهام از رمز یعقوب اندوه در مدح سلطان یوسف هنگام کوچ او به مالاگا<sup>۹</sup> اشعاری می‌سراید:

تَقُولُ غَرْنَاطَةَ یَوْمًا لِمَالِقَةَ  
فَهَلْ لِیَ الْیَوْمِ إِلَّا حَزَنٌ یَعْقُوبُ  
لَمَّا اسْتَرَا حَتَّ لِوَعْدِ مِنْكَ مَرْقُوبِ

( همان: ۱۴۵)

ترجمه: زمانی که وعده ای به او داده شد، مالگا روی به گرانادا گفت یوسف را ظالمانه از من گرفتی آیا امروز من چیزی جز اندوه خوردن مانند یعقوب دارم.

شاعر مالاگا را به فرزندان یعقوب بخاطر مکر و حيله و سلطان یوسف را به حضرت یوسف (ع) تشبیه کرده که مدتی در مالاگا بود و در این زمان شهر گرانادا<sup>۱۰</sup> به مانند حضرت یعقوب احساس اندوه می‌کند و چاره‌ای جز آشکار کردن این اندوه ندارد.

<sup>۹</sup>. مالاگا (بهاسپانیایی: Málaga) شهری است در بخش خودمختار اندلس در جنوب کشور اسپانیا که در

منابع عربی به نام مالقه یاد می‌شود.

<sup>۱۰</sup>. گرانادا (بهاسپانیایی: Granada) مرکز استان گرانادای اسپانیا است که در زبان عربی با عنوان غرناطه یاد می‌شود.

وی در ابیاتی دیگر نیز با استفاده از آیه قرآنی<sup>۱۱</sup> به صبر و توکل حضرت یعقوب در هنگام اندوه زیاد اشاره می‌کند؛ لسان‌الدین در سوگ یکی از بزرگان عصرش که نامش (الحسن) است چنین می‌سراید:

أشکو إلى الله من بشي و من شجني      لم أجن من منحتي شيئاً سوى محن  
أصابت (الحسن) العين التي رشفت      و عادة العين لا تسمى سوى الحسن  
( ابن الخطيب ۱۹۸۹/ج ۲: ۶۰۴ )

ترجمه: به خاطر غم هایم به خدا شکوه می‌کنم و از غم هایم چیزی جز غم نصیبم نشد

در اینجا شاعر حالت خود را با حالت حضرت یعقوب یکی دانسته است و هدیه‌ای اشاره می‌کند که از طرف خدا به آن دو نفر (شاعر و حضرت یعقوب (ع)) داده شده و سپس تبدیل به رنج و عذاب و امتحان شده است. وی موضوعی را مطرح کرده که هر نعمتی که از طرف خداوند به انسان داده می‌شود با امتحان الهی روبرو خواهد شد و باید در برابر آن صبر و شکیبایی پیشه کرد. در این موضوع می‌توان گفت که لسان‌الدین همچون عطار به مسئله صبر و شکیبایی اشاره دارد با این تفاوت که عطار از جنبه عارفانه به بیان عشق واقعی به خداوند می‌پردازد که انسان عارف نباید برای خدا معشوقی جایگزین انتخاب کند تا موجب قهر الهی نشود و عارف در این راه باید صبر و شکیبایی پیشه کند در حالی که لسان‌الدین با بیانی زاهدانه به صبر و تحمل در برابر مشکلات و پناه بردن به خدا به هنگام سختی‌ها اشاره می‌کند.

## و) پادشاهی حضرت یوسف

حضرت یوسف پس از اتفاقاتی که برای او افتاد به دلیل دارا بودن علم تعبیر خواب، خواب پادشاه را تعبیر نمود و سپس وارد دستگاه حکومتی شد و بعد از چندین سال به حکومت مصر رسید که شاعران از این عنوان بهره‌جسته و شعرهایی را سرودند.

<sup>۱۱</sup> قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَخُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ، (یوسف ۸۶): گفت: من شکایت غم و اندوه خود را پیش خدا می‌برم و از خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

عطار در منطق الطیر خطاب به سالکی که گرفتار زندان و چاه نفس شده است می گوید که خود را همچو یوسف صدیق از ورطه ی سیاهی بیرون کشد تا به پادشاهیو عزت برسد:

سوز اوج عرشِ رحمانی بر آر	خویش را زین چاهِ ظلمانی بر آر
تا شوی در مصرِ عزت پادشاه	همچو یوسف بگذر از زندان و چاه
یوسفِ صدیقِ همدم آیدت	گر چنین ملکی مسلم آیدت

(عطار، ۱۳۹۲: ۱۰۵)

عطار در اینجا پادشاهی را به عنوان نایل گشتن به مقام بلند الهی در نظر گرفته و از سالک این راه تقاضا دارد همچو یوسف پیامبر سیر به پاکی و الوهیت داشته باشد تا هم رتبه جایگاه یوسف شود.

ابن الخطیب نیز در مدح سلطان ابوالحجاج یوسف از وضعیت روم خبر می دهد که سلطان یوسف برای جنگ با آنها شتافته است:

ونادی لسانُ الفتحِ فی عرصاتهم      كذلك مَكَّنَّا ليوسفَ في الأرضِ

(ابن الخطیب، ۱۹۸۹م/ ج ۲: ۶۳۸)

در اینجا ندا بر زبان خداوند برای یوسف نیست بلکه شاعر ندای پیروزی های به وجود آمده در سرزمین روم توسط سلطان یوسف را برای ممدوح خود به منظور تایید سلطان یوسف از طرف خداوند استفاده کرده است که ضمن آن به آیه قرآنی<sup>۱۲</sup> به صورت مستقیم اشاره شده است.

همچنین در ابیاتی دیگر به پادشاهی حضرت یوسف و خزانه های او اشاره دارد که در مدح سلطان یوسف سروده است:

فی مصرِ قلبی من خزائنِ یوسفِ      حُبٌّ و عَیْرٌ مدائِحی تمثارُهُ  
حَلِیَّتُ شعری باسمِهِ فکأنَّهُ      فی کُلِّ قَطْرِ حَلَّةِ دینارُهُ

(ابن الخطیب، ۱۹۸۹م/ ج ۱: ۳۷۴)

ترجمه: در مصر قلبم از خزانه های یوسف عشقی است و مرکب مدح من قصد او می کند

شعرم را با نام او زینت دادم و گویا او در هر جا که اقامت می کند دینار است.

<sup>۱۲</sup>. وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ، (یوسف ۲۱): و بدینگونه ما یوسف را در آن سرزمین مکانت بخشیدیم.



در اینجا شاعر حضرت یوسف علیه السلام را مدح کرده است تا به طریقی ناب به سلطان یوسف برسد و همچنین گنجینه‌های حضرت یوسف را هم به گنجینه‌های سلطان یوسف تشبیه کرده است.

## مضامین غیر مشترک

### الف) پیراهن یوسف

در قرآن کریم سه مرتبه کلمه «قمیص» به معنای پیراهن آمده است که هر یک به واقعه‌ای اشاره می‌کند:

۱. پیراهن خون آلود: که ماجرای خون‌آلود کردن پیراهن حضرت یوسف توسط برادرانش برای آوردن عذر برای حضرت یعقوب است. «آیات ۱۶ تا ۱۸ سوره یوسف»

۲. پاره شدن پیراهن توسط زلیخا: در این داستان، زلیخا در تعقیب حضرت یوسف برای دست یافتن به وی، پیراهن یوسف را می‌کشد و پاره می‌کند. عزیزمصر به جهت پارگی پیراهن از پشت، به بی‌گناهی حضرت یوسف حکم می‌کند. «آیات ۲۳ تا ۳۰ سوره یوسف»

۳. بینایی حضرت یعقوب به واسطه پیراهن: حضرت یوسف پس از آگاهی از نابینایی پدرش، حضرت یعقوب، از برادرانش می‌خواهد تا پیراهنش را به روی سر حضرت یعقوب بیندازند. پس از انجام این کار، حضرت یعقوب شفامی‌گیرد و بینا می‌شود. «آیات ۹۳ تا ۹۶ سوره یوسف»

عطار این واژه را در شعر خود زیاد به کار برده است که از نمونه‌های آن می‌توان به این موارد اشاره کرد:

در بیت زیر به پیراهنی اشاره می‌کند باعث اشتیاق و شوق حضرت یعقوب به یوسف (ع) می‌شود و بینایی را به حضرت یعقوب باز می‌گرداند:

یا مگر باد به پیراهن یوسف بگذشت      بوی پیراهن او سوی پدر می‌آرد

(عطار، ۱۳۵۶: ۷۷)

در بیت دیگریبا خطاب قرار دادن سالک به وی می‌گوید که از این دنیایی که با گرگ به عنوان نفس همنشین شده و پیراهنی خون آلود به مثابه گناهان بر تن کرده است، باید به سوی عالم معنا و عرفانی برود و پس از دیدار با حق الهی پیراهنی به عنوان نشانه‌ی عرفانی و الهی به سوی کنعان (همین دنیا) بفرستد تا بدین وسیله دیگران را هم نصیب این شناخت و نشانه‌ی الهی شوند. به واقع عطار به سفر چهارم از اسفار اربعه یعنی «سفر فی الخلق بالحق» (شیرازی، ۱۳۷۸: ۱۷) اشاره دارد که سالک پس از دیدار با خداوند و سیر در او به سوی مردم برگشته تا دست دیگران را بگیرد و آنان را نیز کمک کند:

توخوش بنشسته‌با گرگی و خون آلوده‌پیراهن      برادر برده از تهمت بپیش پیر کنعانی  
برو پیراهنی بفرست از معنی سوی کنعان      که تا صد دیده‌در یکدم شود زان نور نورانی  
(عطار، ۱۳۵۶: ۱۳۲)

عطار با اشاره به دریده شدن پیراهن و پاره کردن آن که مقصود وی رهایی از ظلمت تن و نفس است می‌خواهد به پیراهن خدایی و الهی دست یابد و به معبود خود ملحق شود که با استفاده از موضوع پاره شدن پیراهن یوسف توسط زلیخا به این ماجرا در ابیات زیر پرداخته است:

گر نسیم یوسفم پیدا شود      چشم نابینای من بینا شود  
بس که پیراهن بدرم تا مگر      بوی آن پیراهنش پیدا شود  
(همان: ۳۴۹)

وی با بهره گرفتن از این معانی به هر سه پیراهن یوسف در خلال شعر خود اشاره می‌کند، تا به معنایی عرفانی دست یابد. «پیراهن یوسف در شعر شاعران قرن هفتم از بسامد بالایی برخوردار است و آن را به عنوان نشانه‌ی ای از طرف معشوق خوانده‌اند.» (صفاری، ۱۳۹۵: ۴)

با این حال در شعر لسان الدین بن الخطیب حرفی از پیراهن یوسف به میان نیامده است. با توجه به این که لسان الدین بیشتر به مضامین مدحی توجه دارد و اشعار زاهدانه مد نظر اوست و از نشانه‌ها برای منظور خود استفاده نمی‌کند به پیراهن حضرت یوسف هیچ اشاره‌ای نکرده است.

حضرت یوسف (ع) پس از بیرون آمدن از چاه و رهایی وی، در مصر برای فروش به معرض نمایش گذاشته شد که در نهایت توسط عزیز مصر خریداری شد.

عطار در ضمن حکایات و اشعاری به این واقعه اشاره می‌کند؛ «برای فروش یوسف در مصر قیمت‌های کلانی برای خرید او پیشنهاد شد که در این میان پیرزنی ده کلاف از ریسمانی که خود رشته بود جهت خرید یوسف پیش آورد؛ او را مسخره کردند ولی پیرزن گفت که می‌دانم این‌ها به هیچ عنوان بهای یوسف نیست اما می‌خواستم نام من هم در میان خریداران یوسف باشد.» (ریتر، ۱۳۸۸: ۴۷۱)

گفت یوسف را چو می‌بفروختند	مصریان از شوق او می‌سوختند
پیرزن گفتا که دانستم یقین	کاین پسر را کس بنفروشد بدین
لیک اینم بس که چه دشمن، چه دوست	گوید این زن از خریداران اوست

(عطار، ۱۳۹۲: ۱۸۸)

در این حکایت پیرزن که نمادی از سالک طریق حق می‌باشد با تمام دارایی خود پیش به سوی خرید یوسف می‌رود با این حال که می‌داند پیشنهاد او ارزشی ندارد ولی حداقل اسمش در زمره خریداران یوسف خواهد رفت. یوسفی که ارزش و جایگاهش بسیار بالا و بی‌انتهاست. لذا یوسف نمادی از خداوند عز و جل و عظمت بی‌پایان اوست که هیچ چیزی در مقابلش نمی‌ارزد و پیرزن به عنوان سالک طریق حق و فروش یوسف به عنوان راه رسیدن به محبوب و کمال مطلوب می‌باشد.

عطار در جای دیگری از منطق الطیر با آوردن حکایتی به فروش یوسف اشاره می‌کند که وقتی که مرغان اعمال خود را منقوش بر رقعہ یافتند و مشاهده کردند از شدت حیا و تشویر، به خاطر این‌که یوسف خود را به خواری فروخته بودند، فنای محض شدند؛ همچون برادران یوسف که هنگام مشاهده سند ننگین معامله یوسف با مالک مصر، از تحیر و تأسف لرزه بر اندامشان افتاد. مقصود شاعر از این فروش « فراموشی خدا و روی آوردن به غیر او و شاید هم از یاد بردن آشنایی ازلی با حق تعالی و فراموش کردن مرتبت شاهانه جان است که در جایگاهی پست جای گرفته است.» (ریتر، ۱۳۸۸/ج ۲: ۴۰۳)

جان یوسف را به خواری سوخته	وانگه او را بر سری بفروخته
می‌ندانی تو گدای هیچ کس	می‌فروشی یوسفی در هر نفس

( عطار، ۱۳۹۲: ۲۵۸ )

در اشعار لسان الدین بن الخطیب به موضوع فروش یوسف هیچ اشاره‌ای نشده و شاعر در بیان آن اهتمامی نورزیده است. با توجه به محیط و شرایط اندلس در آن زمان و وجود شرایط و مشکلات جامعه‌ی آن زمان شاعر می‌توانست از این مضمون بهره جسته و به بیان مشکلات خود بپردازد اما از آنجا که بیشتر مدیحه سرایی را مدنظر قرار داده است و توجه به ستایش محبوب و ممدوح خود داشته از بیان این گونه مسائل با بهره جستن از حضرت یوسف (ع) امتناع ورزیده است.

### نتیجه گیری

داستان حضرت یوسف (ع) که در قرآن به عنوان أحسن القصص یاد می‌شود و سرشار از مفاهیم اخلاقی و اجتماعی و دینی است، مورد استفاده این دو شاعر قرار گرفت که پس از بررسی مضامین مورد استفاده این دو شاعر چه مضامین مشترک و چه مضامین غیر مشترک به نتایج ذیل رسیدیم:

- عطار در اشعار خود در مورد مضامین و مفاهیم حضرت یوسف (ع) زبان به مدح و هجو وهزل نگشوده، بلکه در بیان معانی عرفانی، خدانشناسی، راه و رسم سلوک، تصوف و تهذیب نفس سخن رانده است در حالی که ابن الخطیب بیشتر مضامین مورد استفاده‌اش برای مدح ممدوح خود بوده است و دلیل این امر علاقه وافر و شدید او نسبت به سلطان ابوالحجاج یوسف می‌باشد که با قرار دادن مشابهت بین آن دو، جایگاه پادشاه را ارزشمندتر کرده است.
- در اندیشه عطار برای بیان مفاهیم و ارزش‌ها استفاده از تمثیل و داستان سرایی، به مانند قرآن، جایگاه ویژه‌ای دارد که بدین طریق خواسته است مخاطب خود را برای عمل به این ارزش‌ها مشتاق کند و اغلب حکایات یوسف (ع) را ذکر کرده است ولی به عنوان فتح باب موضوعی که قصد گفتن آن را دارد و مشابهتی با ماجرای یوسف (ع) دارد؛ در صورتی که لسان الدین بن الخطیب فقط استفاده و اشاره تاریخی به این مسائل داشته و به بیان داستانی آن پرداخته است.
- در بحث استفاده مستقیم از آیات قرآنی ابن الخطیب استفاده بیشتری از این آیات کرده است و به طور مستقیم در به چاه انداختن یوسف از آیه ۱۹ سوره

یوسف و ماجرای زنان مصری از آیه ۳۱ سوره یوسف و یا این‌که از عبارت قرآنی (حَصَّصَ الْحَقُّ) در شعر خود استفاده کرده است؛ اما عطار هر چند در مورد مضامین یوسف (ع) استفاده مستقیم از آیات قرآنی نداشته است ولی به طور تفصیلی هر کدام از حکایات و ماجرای یوسف (ع) از قرآن و همچنین قصص الأنبیا نیشابوری الهام گرفته و به بیان آن پرداخته است و اصلاً برای بیان مسائل غزل مذکر و مدح، آن را استفاده نکرده است، برخلاف ابن الخطیب که از بحث به چاه افتادن یوسف (ع) به غزل مذکر پرداخته است.

- نماد و رمز نزد عطار، نسبت به ابن الخطیب استفاده‌ی بیشتری دارد که به آنها اشاره می‌کنیم: لفظ یوسف در دیدگاه عطار نماد الوهیت و مقام عالی و جان و نفس پاک انسان است که سالک باید از آن مراقبت نماید تا به وصال حق الهی برسد و همچنین استفاده او از برادران به عنوان انسان‌های بد عهد و فراموش کننده خدا و یا بنیامین که در نظر او سالک آشنا با حق است. همچنین در بحث فروش یوسف به فروش جان و نفس انسانی و فراموشی خدا رسیده است و یا استفاده از پیراهن برای بیان والاترین مضامین عرفانی و نشانه‌ای از طرف خداوند سود جسته است؛ بر خلاف لسان الدین که به بحث فروش یوسف و پیراهن او اشاره‌ای نکرده و گویا عطار به دلیل دیدگاه عارفانه‌اش به این دو مضمون اشاره کرده است که لسان الدین به دلیل دیدگاه متفاوت و یا زاهدانه خود در این مسائل از جنبه عرفانی و الهی ورود نکرده است. اما در مورد حضرت یعقوب می‌توان هر دو شاعر را در بیان آن مشترک دانست؛ عطار در بحث حضرت یعقوب (ع) وی را بنده‌ای در نظر می‌گیرد که عشق واقعی به معبود خود دارد که این بنده در راه عشق به معشوق خود هیچ چیز دیگری را نباید جایگزین آن نماید و صبر و شکیبایی در این راه پیشه نماید، که به صورت عرفانی بیان شده است و ابن الخطیب نیز حضرت یعقوب را نمادی از حزن و اندوه و همچنین صبر در برابر مشکلات و توکل بر خداوند می‌داند که به شکل زاهدانه آن را بیان کرده است.

- چاه از دیدگاه عطار دچار شدن به ظلمت نفس مورد بررسی قرار گرفته که در دیدگاهی مقابل آن لسان الدین بن الخطیب از چاه برای شادی و بشارت بهره جسته است. همچنین در مورد زیبایی یوسف، عطار زیبایی الهی و تعلق همه

- زیبایی‌ها به خداوند را مد نظر قرار می‌دهد اما لسان الدین فقط برای مدح پادشاه و جایگاه او اشعاری سروده است.
- و در پایان دلیل استفاده هر دو شاعر از مضامین قرآنی، می‌توان به این اشاره کرد که هر دو در محیط اسلامی رشد و پرورش یافته‌اند.

## منابع

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- ابن الخطیب، لسان الدین (۱۹۸۹)، دیوان لسان الدین، ج ۱ و ۲، تصحیح: محمد مفتاح، چاپ اول: دار الثقافة للنشر و التوزیع.
- اسدی، مهدی، فاطمه کوپا (تابستان ۱۳۹۰)، بازتاب مضامین درونی داستان یوسف و زلیخا در ادب فارسی و عربی، ادبیات تطبیقی، شماره ۴، صص ۱-۲۲
- برکات، محمد الامین (۲۰۱۵)، بناء القصيدة المدحیة فی شعر لسان الدین بن الخطیب، کارشناسی ارشد، دانشگاه محمد خیضر، سکره سوریه.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۴)، داستان پیامبران در کلیات شمس، چاپ اول، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- جزایری، نعمت الله (۱۳۸۱)، النور المبین فی قصص الانبیاء، ترجمه: فاطمه مشایخ، تهران: فرحان.
- حسینی، زهرا، ریاحی زمین، زهرا (پاییز ۱۳۸۹)، اشارات عرفانی در داستان حضرت یوسف، مجله بوستان ادب، شماره ۳، صص ۲۷-۶۳.
- ریتر، هلموت (۱۳۸۸)، دریای جان، ج ۱ و ۲، ترجمه: عباس زریاب خویی و مهر آفاق بایبوردی، چاپ سوم، تهران: هدی.
- الزمخشری الخوارزمی، محمود بن عمر (۱۴۱۷)، الکشاف، ج ۲، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی
- صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۸)، اسفار اربعه، ترجمه: محمد خواجه‌جوی، چاپ اول، تهران: مولی.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۸)، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، تهران: فردوس.
- صفاری، محمد معین (تابستان ۱۳۹۵)، لباس و پوشش در آیین ادبیات عرفانی، مطالعات ادبیات، عرفان و فلسفه، شماره ۳/۲، صص ۱-۱۵.
- صنعتی نیا، فاطمه (۱۳۶۹)، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی‌های عطار، چاپ اول، تهران: زوار.
- عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۵۶)، دیوان عطار، تصحیح: م. درویش، تهران: جاویدان.

## نخستین همایش بین‌المللی اندیشه ایرانی - اسلامی (عطار نیشابوری)

- عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۰)، مصیبت نامه، تصحیح: نورانی وصال، چاپ پنجم، تهران: زوار.
- عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۸)، اسرار نامه، تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ چهارم، تهران: سخن.
- عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۸)، الهی نامه، تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ پنجم، تهران: سخن.
- عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۲)، منطق الطیر، تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ نهم، تهران: سخن.
- عیسی، عاطف (محرّم ۱۴۱۲)، قراءة نقدیة: الإشعاع القرآنی فی الشعر العربی، المعارج، شماره ۸، صص ۱۱۱-۱۱۹)
- فروخ، عمر (۱۹۸۳)، تاریخ الادب العربی، ج ۶، چاپ اول، بیروت: دار العلم للملایین.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۵۳)، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار، چاپ دوم، تهران: کتابفروشی دهخدا.
- قبانی، وسام (۲۰۱۲)، تجلیات قصه یوسف فی الشعر الأندلسی، دمشق: الهیئة العامة السوریة للکتاب.
- قرائتی، محسن (۱۳۷۵)، تفسیر نور، ج ۴، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.